

معاطات

سابقاً در باب معاملات معاطات مقاله نوشته شده اینک هم بچند جمله توضیح داده میشود.

۱ - اجماع فقهاء امامیه است که معاملات معاطاتیه یا بقول است یا بفعل و بعضی که مجرد عقد قلبی را کافی دانسته اند صحیح نیست.

فعل هم باید فعل اختیاری باشد نه از روی اجبار و اضطرار بلکه باید فعل تام الدلاله باشد برای انجام معامله که اگر ظنی الدلاله باشد یا دلالت آن مشکوک باشد کافی نیست چه آنکه اصل در معاملات فساد است و ادله عقود و ایقاعات اگر ظنی یا مشکوک باشد اصل فساد جاری است و ترتیب اثر بر معامله مطلقاً یا مشکوکیه داده نمیشود.

باید دانست که معاطات در ایقاعات است نه در عقود لازمه مثل نکاح دائم یا منقطع و سایر عقود لازمه بلکه در کلیه ایقاعات هم بمعاطات عمل نمیشود در طلاق وظهار و لعان که صیغ مخصوصه معتبر گردیده بمعاطات بی اثر است که اگر زوج بقصد طلاق زوجه را از خانه بیرون نمود هر چند زمان طولانی بر مفارقت آنها بگذرد باز زوجیت باقی است زیرا طلاق صیغه مخصوصه دارد با احراز شرائط آن در حضور عدلین باید جاری شود تا بامضی ایام عده و عدم رجوع بتوان حکم بمفارقت داد.

درظهار هم با احراز شرائط مادام که نگوید: «انت علی کظهر امی» زوجیت زایل نخواهد شد.

هکذا در لعان دوازده حاکم شرع صیغ مخصوصه باید گفته شود تا لعان محقق گردد کما اینکه در نذر و عهد و یمن الفاظ مخصوصه باید گفته شود و فعل کافی نیست بموجب «انما یحلل الکلام و یحرم الکلام» الفاظ معتبر است.

در بعضی ایقاعات بین علماء اختلاف شده که آیا فعل تنها کافی است یا خیر مثل موقوفات عامه اگر کسی حصیر یا فرش برای مسجدی قرار داد و در تصرف مسلمین و مضلحین گذارد برای وقفیت آن کافی است حتی اگر زمینی را برای مسجد قرار دادند و بتصرف مسلمانان داده شد دیگر برای وقفیت آن احتیاج بر صیغه لفظی ندارد فعل او کافی است و هکذا در کلیه موقوفاتی که جهت عمومی دارد.

جمعی قائل شده اند که صیغه ایجاب و قبول لازم ندارد و بعضی هم صیغه وقفیت را لازم دانسته اند ایجاباً و قبولاً که قانون مدنی قبول آنرا بعهد حاکم شرع دانسته است. در مورد اخذ بشفعه هم کسانی که شفعه را از ایقاعات میدانند قائل شده اند که فعل کافی است همین قدر که ثمن معامله را تسلیم مشتری نمود و اخذ بشفعه کرد مالک میشود بدون اینکه اجراء صیغه بشود.

معاطات

نیر در فسخ معاملات خیاریه فعل را کافی دانسته اند همین قدر که عوض را داد و معوض را گرفت دیگر احتیاج بگفتن فسخ ندارد.

و نیز در باب اسقاط دعوی و اسقاط حقوق لفظ قید نشده و فعل کافی است ولی برای مواعی که ذمه داری را بخواهد ابراء ذمه نماید فعل کافی نیست و ابراء ذمه نمیشود مگر با لفظ هر چند بعضی قائل شده اند که اگر فعل صریح الدلاله باشد بر ابراء ذمه مدیون فعل کافی است ولی چون اشتغال ذمه یقینی برائت یقینی لازم دارد گفتن «براءات» یا «صالحات» لازم است

۲ - موضوع اختلافی است که بین فقهاء است که آیا بمعاطات معاطاتی ملکیت متاع حاصل میشود یا خیر فرقه از علماء معاطات را مبیعه دانسته و قائل بلزوم آن گردیده اند کما اینکه عقیده علمای عامه هم همین است لکن مشهور و معروف آنستکه بمعاطات ملکیت حاصل نمیشود بلکه فقط اباحه تصرف حاصل میشود یعنی کلیه تصرفاتی را که متوقف بر مالکیت است در اثر معامله معاطاتی برای متعاملین حاصل میگردد.

فرقی که بین مبیعه و معاطات است آنستکه عقود مبیعه لازم العمل است ولی معاطات لازم العمل نیست و مادام که متاع مورد معامله موجود است طرفین متعاملین حق رجوع و برگزیدن معامله را دارند و با تلف یکی از عوضین دیگر حق رجوع ساقط میگردد.

منشاء اختلاف آنها این است که قائلین بحصول مالکیت میگویند معاطات بیع است و مشمول «احل الله البیع است» و قائلین باباحه اجماع نموده اند که معاطات بیع نیست و اگر بیع بود ایجاب و قبول لفظی را لازم داشت.

معاطات یک نحو معامله ایست که صاحب متاع تسلط و تصرفی را که دارد واگذار مینماید بطرف مقابل و طرف مقابل هم تصرف و سلطنتی را که در عوض دارد واگذار میکند بصاحب متاع و بحکم «الناس مسلطون علی اموالهم» این حق برای طرفین موجود و برقرار بوده است.

قائلین بمالکیت اشکالاتی بر قائلین باباحه نموده اند که اگر متاع مورد معامله معاطاتی قبل از تصرف تلف شد از مال کیست یا اگر قبل از تصرف نمائی در متاع پیدا شود مربوط بکیست و سیره مستمر و متعاطیین و قصد آنها مالکیت متاع است و امثال این اشکالات که کاملاً جواب این اشکالات داده شده که معاطات بیع نیست تا باید گفته شود «لو تلف قبل القبض فهو من مال بایعه» بلکه یک داد و ستد مستمله است که سیره بر آن جاری است و تا قبل از تصرف و باقی بودن عین حق رجوع برای طرفین است و اگر جزء عقود مملکه بود داخل در عقود ذکر میشود.

حصول مالکیت سبب یقینی لازم دارد. و سبب یقینی در موردی است که معامله مشتمل بر ایجاب و قبول لفظی باشد و ممکن نیست سبب فعلی قائم مقام سبب لفظی گردد خصوصاً در صورتیکه اصل کلی بر عدم ثبوت مالکیت در معامله معاطاتی برقرار است.

وقتی گفته شود بمعاطات اباحه تصرف حاصل میشود بموجب «لا یحل مال امرء

معاطات

الابطیب نفسه « جمیع تصرفات برای هر یک از متعاطیین حاصل است کما اینکه سیره مستمره بر این امر جاری است .

جمعی از علماء معاطات را در امورات و امتعه جزئی صحیح دانسته و در امور کلی ایجاب و قبول را شرط میدانند و این تفکیک هم بلا دلیل است زیرا بسیار دیده میشود که در امتعه کلی هم معاطاتی بعمل می آید .

گفتگو در جواز و لزوم معامله معاطاتی است که جمعی گفته اند اگر متعاطیین با قصد تملک معامله معاطاتی نمایند مثل عقود لازمه مشمول « او فوا بالعهدود » و لازم العمل است زیرا هر عقدی تابع قصد است و این عقیده صحیح نیست زیرا معاطات عقد نیست و قصد هم مملک نیست و اجماعی است که معاطات از ایقاعات است و اصالت عدم اللزوم هم در این مورد جاری است .

بطوریکه قانون مدنی هم عقد را معنی نموده عقد در موردی است که ایجاب قبول لفظی جاری شده باشد و معاطات فعلی است که متعاطیین مینمایند و فقط اباحه تصرف برای طرفین می آورد و بدیهی است نمائی که قبل از تصرف پیدا میشود غیر مربوط بعمل معاطاتی است و زاجع بخود مالک است و نمائی که بعد از تصرف پیدا میشود تابع اصل است و اساساً مادام که قبض عوض و معوض نشود معامله معاطاتی تحقق پیدا نمی نماید .

حتی در معاوضه ذمه هم معاطات صادق نیست چه آنکه قبض عوض و معوض باید بشود تا صدق معاطات نماید و قبض یکی از طرفین هم کافی نخواهد بود معنی معاطات آنستکه چیزی را که در ید اوست میدهد معوض چیزی که دیگری میدهد

۳ - بعد از اینکه دعوی اجماع شده که معاطات مبیع نیست و عقد مستقلی است که سیره بر آن جاری است این قسمت هم متنق علیها است که افاده بیع را مینماید یعنی انواع تصرفات مالکانه را میتوان نمود ولی اگر موضوعی را که بمعامله معاطاتی متصرف شده بخواد وقف نماید مشکل است زیرا مالک نشده بلکه اباحه تصرف برای او حاصل گردیده و بمقتضای « لا وقف الا فی الملك » واقف باید مالک باشد تا بتواند وقف نماید و اگر بخواد موضوع را انتقال بغير نماید میتواند همان سلطنت تصرفی را بدیگری واگذار نماید

چه آنکه ناقل باید مالک باشد و فرض این است که بمعامله معاطاتی مالک نمیشود هر چند در ضمن معامله معاطاتی قصد تملک هم شده باشد زیرا « ما قصد لم یقع و ما وقع لم یقصد » متعاطیین اباحه تصرف بیکدیگر نموده اند فقط تسلط بر تصرف را دارند و مشروعیت این نحوه واگذاری معنی ندارد و آثار و شرائط و خصوصیات بیعی در آن ملحوظ نیست و تقدم ایجاب بر قبول هم در آن شرط نیست و این نحو از معاملات که سیره قطعیه بر آن جاری است « کم له من نظیر »

مثل مشتری حماسی که میرود در حمام اجاره بر آن اطلاق نمیشود زیرا در اجاره استیلا بر منفعت است و مشتری که میرود در حمام آب حمام را استعمال مینماید در صورتیکه

معاطات

نه وا گذاری باو شده و نه میزان معین و ساعتی معین قید شده و نه صیغه ایجاب و قبولی بوده بهیچ عنوانی راه صحت بر آن بار نمی‌شود جز آنکه گفته شود این نحو معامله معامله مستقله است که سیره قطعیه بر آن جاری گردیده است از این لحاظ است که هیچ یک از شرائط عقود در معامله معاطاتی لازم‌الرعایه نیست

خیار مجلس یا سایر اختیارات هم در معاطات نیست مگر آنکه مادام که عین باقی است و تلف نشده حق برگشت معامله و رجوع طرفین بعوض و معوض برای طرفین ثابت است جمعی از فقها گویند هر گاه بقصد بیع و شری معامله معاطاتی شود که تمام شرائطی که برای عقود لازم است محرز باشد سوای صیغه عربی یا فارسی آیا آثار بیع بر آن جاری است یاخیر باز هم اباحه تصرف است

در این مورد اختلاف نظر پیدا شده بعضی گویند تمام احکام عقود لازم در آن جاری است ولی کسانی که قائل باباحه تصرف شده‌اند میگویند چون بدون صیغه لفظی بوده ایقاع است همان اباحه تصرف است النهایه چون شروط و قیود و عقود را مشتمل گردیده لازم‌العمل گردیده و برگشت ندارد

بعضی دیگر اصلاً عمل آنها را عقد فاسد دانسته و باطل و عاقل میدانند و بعضی هم که مطلقاً معاملات معاطاتی را بالمره باطل دانسته و میگویند مدرکی و دلیلی بر صحت آن از شرع نرسیده و سیره عوام الناس جهال هم که بسیاری از افعال آنها مخالف شرع انور است دلیل حکم شرعی نمیشود ولی پیروی از این عقیده اختلال عظیمی و هرج و مرج شدیدی می‌آورد

چه آنکه بیشتر معاملات معاملات مطالعاتی است

یک فرعی هم مورد اشکال شده و آن این است که اگر متاعی را که بمعامله معاطاتی گرفته مقداری از آن بتلف سماوی از بین رفته آیا برای خریدار حق رجوع و اخذ عوض آن از فروشنده هست یاخیر

بعضی قائل بعدم جواز رجوع گردیده‌اند و بعضی این مورد را تبعض صفت دانسته‌اند و هر گاه خریدار تصرف نموده و بعداً تلف شد که بهیچوجه حق رجوع ندارد و اگر قبل از تصرف تلف شده که معاطات واقع نشده است و مال مالک بوده که تلف شده است

۴ - در هویت متعاملین متعاطیین است - شکی نیست که معامله معاطاتی کسانی که عاقل و رشید و مختارند صحیح و بی اشکال است کلام در صورتی است که یکی از آنها یا هر دو غیر بالغ باشند که اینک اکثر معاملات معاطاتی را اطفال نابالغ مینمایند

در صورتیکه در کلیه معاملات بلوغ و رشد و عقل و ادراک و اختیار شرط صحت است و صغار ممنوع از معاملات و تصرفات مالی هستند و صغار در معاملات نمیتوانند قصد تملیک یا اباحه تصرف برای دیگری نمایند بنابراین چگونه ممکن است معاملات صغار را صحیح دانست اباحه تصرف در مال دیگری متوقف بر اباحه تصرف در مال صغیر است و چون ارکان صحت معاملات معاطاتی صغار موجود نیست نمیتوان قائل بصحت اغلب معاملات معاطاتی گردید -

معاطات

ولی بعضی از علماء برای اینکه راهی برای صحت پیدا نمایند طرقتی را در نظر گرفته اند میگویند معاطات بیع نیست تا شرایط و موانع مبیاعه در معاطات لازم الرعایه گردد اجراء صیغه و بلوغ و رشد برای عقود لازم است هر عقدی که با صیغه و بلوغ و رشد و سایر شرائط باشد لازم است و معاطات از ایقاعات است و بدون صیغه واقع میشود لذا چون مقترن بصیغه نیست برای طرفین رجوع از آن جایز گردیده است

بعض دیگر از علماء میگویند معاطات که بدون ذکر صیغه است بیع فاسد است ولی مبیاعه که فاسد شد بتراضی طرفین اباحه تصرف در عوض و معوض مجرز است و بحکم « تجارة عن تراض » تصرف هر یک صحیح است که رضایت را مستلزم اباحه تصرف قرار داده‌اند

بر این دو نظریه اشکالات عدیده وارد است زیرا صغار بهیچوجه حق ندارند در عقود یا ایقاعات یا اموال خود مداخله نمایند و اختیار باولی آنها است یا با « له للاذن » مگر در مواردی مثل وصیت که مأذون از طرف شارع شده‌اند و با فرض اینکه گفته شود بیع فاسد است اجماعی است در بیع فاسد کسی مالک عین یا نماء نمیشود و بهیچوجه مجاز در تصرف در اموال و امتعه نخواهد گردید -

بعضی از علماء طریق دیگر را در نظر گرفته‌اند میگویند معاطات چون ملکیت متزلزله می‌آورد تصرف در عوض و معوض برای طرفین بلامانع است و قتیکه عوض یا معوض از بین رفت که دیگر عین باقی نیست معامله متزلزله در حکم عقود لازمه قرار میگیرد برای این نظریه هم اشکالاتی شده است که چگونه متصور است که عقد جایز در نتیجه فعل بگری دیگری بعقد لازم گردد -

بعضی هم معاطات را از قبیل هبه معوضه دانسته است که آنهم خالی از اشکال نیست و جمعی از علماء که قائل شده‌اند باینکه معاطات بیع نیست بلکه یک نحو معامله مستقلة است که سیره قطعیه بر آن جاری گردیده نیز اشکالی بر آنها نموده‌اند که سیر معوام الناس را که غالباً بی اعتناء با احکام دین مبین میباشند چگونه میتوان دلیل شرعی دانست

حال اعم از اینکه معاطات بیع باشد یا اباحه تصرف باشد صغار اهلیت برای معامله ندارند و این معاملات معاطاتی که با صغار میشود مشروع نیست بعضی دیگر علماء برای جواز اینگونه معاملات طریق دیگری در نظر گرفته میگویند اطفالی که معامله مینمایند آتی هستند از طرف اولیاء خود و در حقیقت معامله معاطاتی با اولیاء آنها است

بعضی دیگر میگویند این اطفال که معاملات معاطاتی مینمایند اطفال ممیز هستند و همین قدر که ممیز شد کافی است خصوصاً در صورتیکه ده ساله باشند که روایتی هم برای صحت معاملات آنها رسیده است

ولی این نظریه هم معارض آن خبری است از ابن حمزه از اباجعفر علیه السلام که فرموده است : « الفلام لا یحوز امره فی البیع والشراء » وجه الله مغان هم از حضرت صادق علیه السلام روایتی نقل نموده که تا پانزده ساله نباشند اطفال معامله آنها صحیح نیست علی ای حال اهلیت در معاملات شرط است.

معاطات

ه - آنچه از مجموع اخبار و روایات و کلمات علمای امامیه معلوم میگردد آنستکه صغار ولو ممیز باشند مجاز در معاملات نیستند چه در امور کلی و چه در امور جزئی. بر خلاف مذهب ابوحنیفه که تصرفات صبی ممیز را در اموال خود صحیح دانسته است و معاملات او را در امور جزئی خالی از اشکال میداند و استناد نموده که ابودررا گنجشکی را از طفلی خرید و او را رها کرد در صورتیکه عمل ابودررا حجت نیست و در مقابل نصوص معتبره و اجماعات علماء امامیه که بر عدم جواز معاملات صغار است اثری ندارد و بحکم « **فان آنستم منهیم رشداً فادفعوا الیهیم اموالهم** » مادامیکه بلوغ و رشد نباشد هیچگونه معامله از صغار مشروع نیست مگر عبادات و اسلام آنها و احرام بستن آنها و وصایای آنها و هدایای آنها و اذن در دخول اشخاص بمنزل آنها که استثناء مجاز گردیده اند.

صغار بدون اجازه اولیاء خود بهیچوجه اهلیت برای معاملات ندارند و اجازه بعدی اولیاء هم بی اثر است یکی از محققین از علماء معاملات معاطاتی صغار را معامله فضولی دانسته و عقیده داده که بعداً اولیاء آنها اجازه مینمایند و معاملات خالی از اشکال میگردد در صورتیکه وقتی که ارکان صحت معامله حین معامله محرز نباشد باطل است و امضاء معامله رأساً باطل بوده و بلا اثر است.

یکی دیگر از فضلاء میگوید معاملات را که صغار مینمایند بعد از بلوغ و رشد خودشان امضاء مینمایند و حال آنکه بعد از آنکه موضوع بخوردن یا تلف شدن از بین رفته دیگر معامله از قابلیت تأثیر امضاء افتاده است.

جمعی دیگر برای تصحیح معاملات معاطاتی صغار تمسک بعمومات و اطلاقات ادله « **اوفوا بالعقود و اوفوا بالعهود** » نموده اند این اقوال و این تمسکات در مقابل نصوص معتبره صحیح نیست اعم از اینکه معاطات را از عقود و بیوع بدانیم یا آنرا اباحه در تصرفات بدانیم.

حکم بصحت معاملات صغار یکی از مشکلات است و سیره قطعیه هم بر این معاملات جاری گردیده.

بالجمله بعضی گفته اند معاطات در امور جزئی داد و ستد است که از خبازها و بقالها و قصابها واقع میشود و در امور کلیه حتماً صیغه عربی و یا فارسی شرط است ولی عده کثیری از علماء معتقدند که معاطات ممکن است قائم مقام هر عقدی از عقود واقع شود. اختلاف دیگری هم هست که آقایان و کلاه و قضاة محترم باید متوجه باشند که در معاملات معاطاتی مادام که قبض و اقباض عوضین نشود معاطات و معامله واقع نشده پس اگر کسی مدعی شود نسبت بموضوعی و بگوید مالک بمعامله معاطاتی بمن واگذار نموده و اباحه تصرف شده و خلع ید مالک را بخواهد دعوی او قابل استماع نیست زیرا معاطات بمرحله وقوع نرسیده یا اگر کسی مدعی شود مستأجری که مالک منافع بوده حق الانتفاع را بعقد معاطاتی بمن واگذار نموده قول او مسموع نیست زیرا مادام که قبض عوض و معوض نشود معاطات صادق نیست و قبض یکطرف هم کافی نیست فروعات کثیره برای معاطات هست که ذکر آن در این مقاله گنجایش ندارد.